



۲۰۱۸/۰۹/۲۲



س.ح. روغ

موازنه های سیاسی «چه نوع جابجا می شوند؟»

تذکر جناب سلطان عبدالرزاق مورخ ۲۰۱۸/۰۹/۲۰ منتشره در سایت وزین آریانا افغانستان آنلاین می آموزد که می توان، فقط در چند سطر مختصر، سوال های بسیار جدی را پیش کشید؛ و تذکر جناب سلطان عبدالرزاق می آموزد که می توان سوالات و نظرات را با قلم شسته و مهذب نوشت؛

از این هردو نظر جناب سلطان عبدالرزاق به ما نشانی و بشارت میدهند که مطبوعات ما بکدام راه باید انداخته شود.

و اما در باره دلواپسی های جناب سلطان عبدالرزاق، سه توضیح بسیار فشرده عرض می شود:

جناب سلطان عبدالرزاق می نویسند: «بعد از اینکه دو الی سه مقاله آن جناب محترم را مرور کردم، چنین واهمه احساس شد، که اگر ارزیابی های ایشان را بپذیرم، مبدا که درک تحلیل های سیاسی ایشان، دشواری ایجاد کند» و جناب سلطان عبدالرزاق اضافه می کنند: «تمام تفسیر ایشان که بر حوادث مرور داشته اند و هم اسامی سیاستمداران ذکر شده است، دقیق تعقیب نشده است»؛ و نیز «درباره اهداف سیاسی ایشان...»؛ و این که «آیا ایشان هم کدام طرف در مذاکرات و حل مسایل افغانستان هستند و یا کدام مرکز مهم معلوماتی در اختیار دارند؟»

توضیح عرض می شود که نوشته «موازنه ها جابجا می شوند»، یک «تفسیر» است؛ تفسیر ذاتاً یک «نوع = ژانر رسانه بی» است که با «خبیر» کار می کند؛ «خبیر»، به طریق اولی، سیاسی است؛ تهاجم خبری درباره افغانستان، یکی از مهم ترین ستون های تهاجم گلوبال بر افغانستان بوده است؛ وظیفه اصلی این تهاجم «خبری» این بوده است که افغانان از آن چه حقیقتاً بر سرنوشت شان می گذرد، «بی خبر» نگه داشته شوند؛

دو نوع «شخص مُفسّر» موجود هستند:

یکی مفسرانی که سیاست رسمی را شرح می کنند؛ این نوع مفسران یا خودشان «در مذاکرات حضور» دارند؛ و یا مواد اصلی درباره سیاست های اتخاذ شده در اختیار شان گذاشته می شود؛ این نوع مفسران «تفسیرهای سیاسی» می نویسند؛ کرزی درست گفته است که این نوع مفسران «سیاست رسمی دولت متبوعه خود را توجیه می کنند»؛

دیگری مفسرانی هستند که به «سیاست رسمی» متعلق نیستند؛ این مفسران به منابع اصلی دسترسی ندارند؛ اما با اخبار «کار» می کنند و از طریق بررسی «ماده اصلی خبری»، می کوشند منطق پوشیده انکشافات را دریابند و برملا بسازند؛ این نوع مفسران کدام سیاست را «توجیه» نمی کنند، بل می کوشند یک پایگاه موازی قضاوت در بیرون از «تفسیرهای سیاسی رسمی» تأسیس کنند؛ پس این نوع تفسیر ها، اساساً «تفسیرهای ضد سیاسی» هستند؛ تفسیر «کابل: موازنه ها جابجا می شوند!» از این نوع تفسیر ها است؛

تردیدی نیست که ضمانت های دقت، در چنین تفسیر هایی، بسیار شکنند هستند؛ چنین تفسیرهایی نمی توانند «دقیق» باشند؛ مشخصه اصلی این تفسیر ها هم خاصیتاً دقت نیست؛ مشخصه اصلی این نوع تفسیر ها تأسیس پایگاه موازی برای قضاوت است؛ از این نظر است که این تفسیر ها یگانه چیزی را که نباید بر انگیزند، همان «واهمه» است؛ سایه «واهمه» وقتی ما را حتماً و باید بیچاند که ما نتوانیم از چنبره «تفسیر های نوع رسمی» بیرون برویم؛ و نتوانیم که در کنه جریانات و قضایا اندیشه کنیم؛ به خاطر همین تهاجم خبری است که خاطر ما نسبت به هرچی جنایت که در برابر وطن و هموطن ما انجام می دهند، کرخت و منجمد و عاطر و شاطر شده است؛

از چیزهایی که «دستگاه های خبری» برای آن سر می شکنند و یک «جنگ مغلوبه حقیقتاً بی امان» را به راه می اندازند، یکی هم جلوگیری حتمی، و به هر قیمت، از تأسیس همین پایگاه های موازی قضاوت در بیرون از سیاست های خبری آنان است؛ چنین بود که مثلاً وقتی ما نوشتیم:

«راه ما از هم جدا می شود؛ هر کسی به راه خود می رود؛ ما به راه پسااستعماری می رویم؛ "آنان"، و پسامدرن، و رمان های شان؛ و "ما"، و پسا استعماری، و "ناولها"ی ما...»

فقط پس از سه روز بی بی سی عکس العمل داد و نوشت که نی نی! ملای ما گفته که آینده پسا استعماری سیاه است؛ یعنی شما هر کاری می کنید، بکنید! شمال که فقط به راه پسا استعماری نروید، که تباه است!

خوب بی بی سی به هزار دلیل خبر دارد که ما افغانان را از تباهی بر حذر دارد!!

جناب سلطان عبدالرزاق می نویسند: «عنوان ایشان را نتوانستم درک کنم، که از دید ایشان «موازنه های سیاسی» چه نوع جا بجا می شوند»

توضیح عرض می شود که این قلم به چند جابجایی نظر داشتم:

اولین «جابجایی»، از نظر این قلم، در فاصله بسیار بحرانی به وجود آمده است که روشنفکر افغان را در بیرون از اثر گذاری فعال بر وضعیت کنونی قرار داده است؛ در یک کشوری که روزانه ۴۰۰ انسان کشته می شوند، نمی توان **صرفاً و تنها از جوابگویی دولت** پرسید؛ در چنین کشوری آگاهی از **امر همگانی** مُرده است؛ در چنین کشوری **مقاومت مدنی در برابر جنگ و جنگ طلبان** مُرده است؛ در چنین کشوری **احساس مسؤلیت مدنی** مُرده است؛ در چنین کشوری **نهیضت صلح نمی تواند یک عقبگاه مدنی** بیابد؛ ما را به **وضع طبیعی** عقب زده اند و ما را به گرگ یگدیگر مبدل ساخته اند؛

در چنین کشوری روشنفکر در متن رویداد ها جای ندارد؛ **روشنفکر به یک تماشاگر بی تفاوت کنار جاده مبدل شده است**؛ چنین یک روشنفکری است که به بازوی غیرفعال و یا فعال تداوم جنگ مبدل می شود؛ و شده است؛ اگر خودش اراده کرده است، و یا نکرده است:

«بلی! ما افغانان، خود ما، حسیت و حساسیت خود را نسبت به جنایت در برابر وطن و هموطن از دست داده ایم؛ و کسی اعتراف کند و یا نکند، این از مهم ترین منابع ادامه بلا مانع جنگ در افغانستان است! کسی اعتراف کند و یا نکند، با دستان خود ما بر علیه خود ما جنگیده می شود!»

دومین جابجایی را در آرایش سیاسی داخلی می بینم؛ «جبهه جهادی» قمرش شق شده است؛ و اینک یک بدیل گسترده و سازمان یافته سیاسی به وجود آمده است که هدف آن از شرکت در انتخابات، از خود انتخابات بسیار فراتر می رود و نه تنها مشروعیت نظام کنونی، بل مشروعیت پیمان امنیتی را هم زیرسوال می برد؛ یعنی حضور در انتخابات را وسیله می سازد تا مطالبات خصلتاً برنامه یی - گلوبال را مطرح کند؛ چنین یک جابجایی در آرایش نیرو های سیاسی در نوع کابلی تقسیم مواضع، بار نخست ظاهر می شود؛

سومین جابجایی را باز هم در شق القمر «جبهه جهادی» می بینم؛ «جبهه جهادی» در طی ۲۸ سال نشان داد که استعداد تأسیس یک موضع سیاسی را ندارد؛ مواضع سیاسی که در این حوزه ظاهر شوند، فقط لباس مذهبی پوشیده اند؛ اما خود «جبهه جهادی» از نظر مذهبی دو پارچه می شود؛ ایران در تلاش است که اهل تشیع افغانستان را از روی نمونه حزب الله لبنان مسلح بسازد؛ راز این همه انفجار های پی در پی در مناطق هزاره نشین افشا می شود؛ ایران تلاش داشته است که با این انفجار ها هزاره های افغانستان را در تحت قیادت لشکر تشیع در آورد؛ ژئوپولیتیک تشیع به استقامت شرق جابجا می شود. جنگ افغانستان که نخست به میدان میان - قومی کشانیده شد، اینک به میدان میان- مذهبی کشانیده می شود.

چارمین جابجایی را در موقف کشور های محاط بر افغانستان می بینم؛ چین و روسیه به مقابله مستقیم با امریکا عبور کرده اند؛ و سه کشور پاکستان و ایران و ترکیه هر روز بیشتر از منظومه مهاری امریکا به بیرون جابجا می شوند؛ این که این جریانات در خود این کشورها چه عواقبی داشته باشد، کار خودشان؛ اما این جابجایی ها نمی توانند بر اوضاع در افغانستان اثرات عمیقی نداشته باشند.

پنجمین جابجایی را در موقف کشور هند می بینم؛ هند در زیر فشار تقرب ستراتیژیک چین به بحر هند، بالاخره موقف انتظار فعال را ترک می کند، و بطرف اتحاد با امریکا جابجا می شود؛

معلوم است که این موقف جدید هند تأثیرات عمیق گلوبال، خاصاً در ژئوستراتیژی حوزه پاسیفیک، خواهد داشت؛ اما این جابجایی تأثیرات عمیقی هم در اوضاع، و در موقف، افغانستان خواهد داشت. مثلث افغانستان - هند- امریکا اینک در عمل فعال می شود؛ مضمون عمل این مثلث بدون تردید نسبت به ایران و پاکستان مختق کننده است؛ همین دیروز هند ابراز کرد که آمادگی دارد پروژه بند های برق بالای دریای کابل را دوباره رویدست کند؛ موقف استثنایی افغانستان از نظر "تعرض آبی" در برابر پاکستان و ایران وارد مرحله تازه ستراتیژیک می شود؛ چنین اند پنج جابجایی مهمی که از نظر این قلم کرکتر جریانات افغانستان را به شدت دگرگون خواهند ساخت.

• جناب سلطان عبدالرزاق می نویسند: «خواننده یک کشور جنگ زده، متمایل است بداند، که این "حوزه تمدنی" ایشان، چه تعریفی دارد و کدام ساحات را در بر می گیرد، این حوزه اگر "تمدنی" است، با کدام نظام سیاسی اداره آن را می خواهند» و «سندروم... در طبابت و روانشناسی بیشتر مروج است»

توضیح عرض می شود که کتاب «سندروم افغانستان» از این قلم در سال ۲۰۱۱ نشر یافت؛ و دیگر یک کتاب نو نیست؛ و گذشت چند سال، با چنین انکشافات بسیار تند، نیز ضرورت تجدید نظر در کتاب را پیش کشیده است؛ اما در باره اهمیت این کتاب همین بس که اطلاع مؤثق است که در سطح بالا از ترجمه آن به زبان های اروپایی ممانعت شده است.

این قلم نه گاهی به «نشر اعلان برای کتاب» داشته ام؛ و نه در سود حاصله از فروش آن دخالتی دارم؛ بهرحال این کتاب در کتابفروشی آیدا در بوخوم المان در دسترس است؛

در باره مفهوم «سندروم»، و این که نگارنده کوشیده که این مفهوم را «همچو قاعده را بر یک کشور با بغرنجیت بیحد، تطبیق» کند؛ به دو دلیل با منتقد گرامی موافق نیستم:

یکی این که مفهوم سندروم در زبان دیپلماسی هم معمول است و مثلاً از «سندروم کوبا» و «سندروم چین» قبلاً سخن رفته است؛ و دیگری این که در یک کشوری که ۴۰ سال است جنگ بیداد می کند؛ ۶ میلیون باشندگان آن به خارجه پرتاب شده اند؛ حد اقل ۳ میلیون باشندگان آن کشته شده اند؛ حد اقل ۲ میلیون باشندگان آن معیوب شده اند؛ و ۳ میلیون باشندگان آن معتاد شده اند؛ و ۷۰ فیصد باشندگان آن دچار تکلیف روانی شده اند؛ و مادران کودکان معیوب می آورند؛ این کشور ایینه تمام نمای یک مریضی است که دامن و دامنه آن را نه در افغانستان، بل در دنیای معاصر باید جست و جو کرد؛ این مریضی آنانی را هم سالم نگذاشته است که در این کشور «مشغول» هستند؛

پس در این حال از گلوی «ترانه» این چپغ تاریخ به میغ گلگون می زند که هاهah

در افغانستان نیمه اول قرن بیستم مفهوم «بیطرفی» بیشتر در پیوند با وضعیت بفرستیت افغانستان نتیجه گیری می شد؛ و در افغانستان نیمه دوم قرن بیستم «بیطرفی» یک نتیجه گیری از «عدم انسلاک» بوده است؛ این دو استنباط از بیطرفی بلحاظ مضمون خود «منفعل» بودند؛

در میان «بیطرفی» و «بیطرف سازی» یک تمایز مهم مفهومی برقرار است؛ «بیطرف سازی» افغانستان یک موقف فعال است؛ و افغانستان کوشش می کند از این طریق بالای جریانهای اثر بگذارد که باعث جنگ افغانستان شده اند؛ موقف بیطرف سازی افغانستان می گوید که این جنگ که در افغانستان جریان دارد، جنگ افغانان نیست؛ و بالا ترین وظیفه سیاسی بیرون کشیدن افغانستان از این جنگ است؛ پس باید افغانستان در میان همه جوانب درگیر در این جنگ «بیطرف» ساخته شود؛ این مفکوره ۳۲ سال پیش بحیث یکی از شاخه های کوشش های جانب افغانستان برای بیرون بردن از جنگ جاری، پیشنهاد شد. در همان زمانی که این مفکوره مطرح می شد، این مسأله بوجود آمده بود که این نقشه از دو نظر کمبود دارد: یکی این که ضمانت های تطبیقی آن در کجا است؟

دیگری این که پایه وسیع تر نظری چنین یک عملیه ای کدام است؟ در پاسخ به سوال اول به نقش ملل متحد مراجعه شد؛ و مفکوره کنفرانس بین المللی برای بیطرف سازی افغانستان تنظیم شد؛ اما جست و جو برای پایه نظری چنین یک بیطرف سازی به نتایج تنظیم شده رسیده نه شد؛ در کتاب سندروم افغانستان کوشش شده است که این پایه نظری برای بیطرف سازی افغانستان مستدل ساخته شود، و نظریه در باره «حوزه تمدنی ما» به پیش کشیده شده است؛

نظریه حوزه تمدنی ما یک نتیجه گیری است از گرایش منطقوی و ریگینوالیزم در جهان گلوبال؛ و از این بحث می کند که کشورهای منطقه ما، چرا و چگونه فقط مشترکاً چانس دارند که در دنیای گلوبال حضور بیابند؛ اگر نه بلعیده می شوند؛ «حوزه ما»، بر مبنای «تمدنی» مطرح می شود تا از منظر مشترکاتی تأسیس شود که پایه اصلی در یک هویت مشترک تمدنی قرار دارد؛ یک هویت تمدنی که در طی قرن بیستم از ما دزدیده شده است. مراجعه به این مشترکات تمدنی تکیه گاه اصلی را بدست می دهد که با تمسک بدان مرزهای اقدام «ما» از مرزهای اقدام گلوبال جدا می شود؛ نیز به تبع تناسب گلوبال، قدامت های اصلی تأسیس حوزه تمدنی ما به همگرایی اقتصادی بر می گردد؛ بدینسان رقابت های هژمونیک منطقوی که طی چندین دهه بحیث یکی از اهرم های تکمیلی جنگ سرد دامن زده شد، و ناسیونالیزم های سرحدی منبعث از آن ها، متوقف می شوند؛ و یک «اداره سیاسی» بحیث یک شاخه همگرایی حوزه بی، موضوع یک توافق و تعریف درونی قرار می گیرد؛

منظور این قلم که در آن اشارات «بکر» قید کرده بودم این بود که در طرح جناب سپینتا این سوابق مهم تاریخی و نظری نادیده گرفته شده اند؛ و برنامه بیطرف سازی افغانستان به نام خود شان پیش کشیده شده است. بار دگر به جناب سلطان عبدالرزاق مراتب حرمت خود را تقدیم می دارم.

